

پیشرو

اسکلت بخشنده

هوپا
Houpa

اسکلت بخشنده

محمدرضا شمس

تصویرگر: سلمان طاهری





سرشناسه: شمس، محمدرضا، ۱۳۳۶
عنوان و نام پدیدآور: اسکلت بخشنده/ نویسنده
محمدرضا شمس؛ تصویرگر سلمان طاهری.
مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۶۵ ص: مصور.
شابک: دوره ۲-۱۲-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
موضوع: داستان‌های کوتاه
موضوع: داستان‌های تخیلی
شناسه افزوده: طاهری، سلمان، ۱۳۵۸ - تصویرگر
رده‌بندی دیوپی: ۱۳۹۴ الف ۶۴۱ ش ۸۰۸ / ۸۳ دا
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۱۸۷۲۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون
کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵
تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵

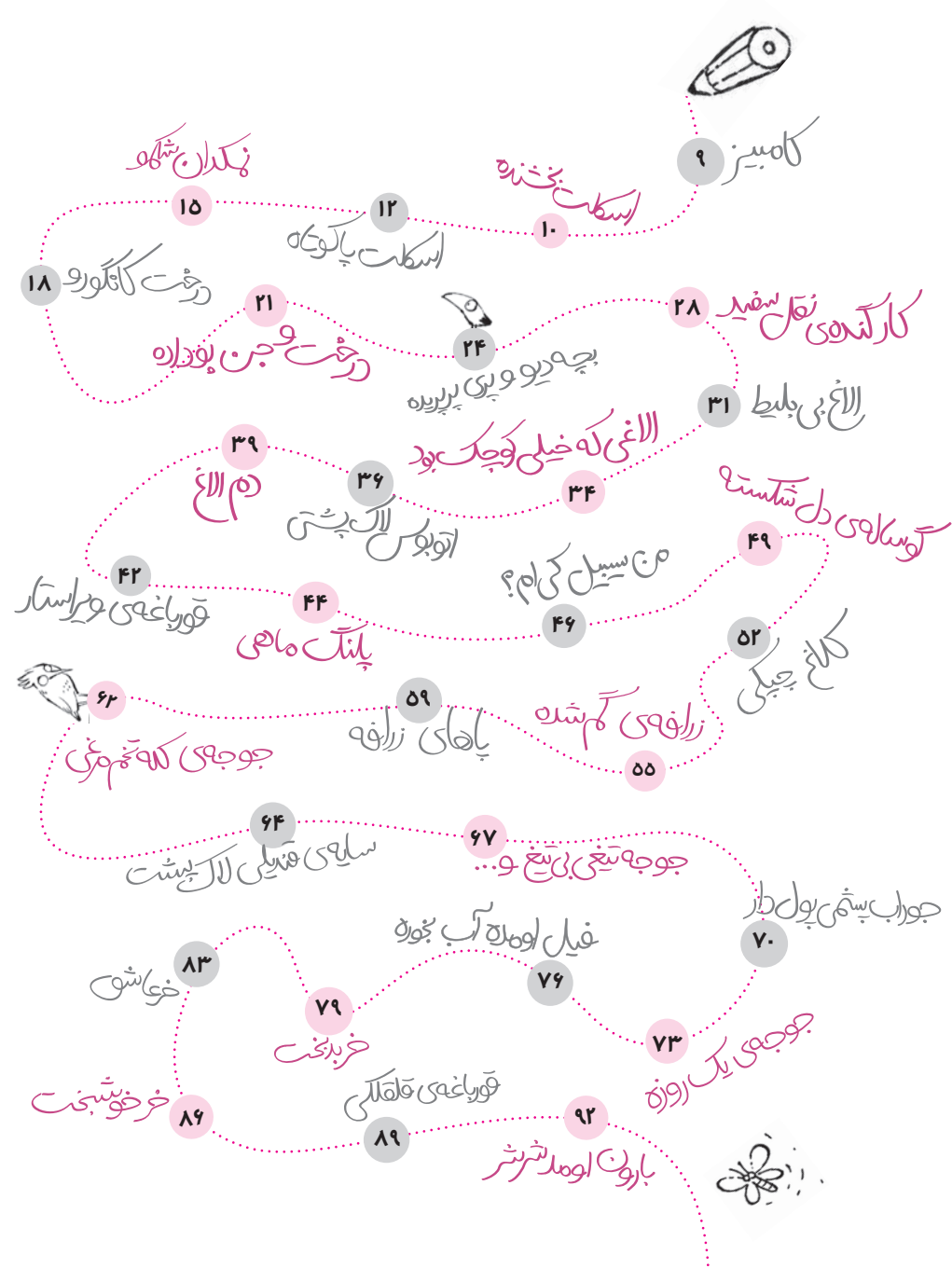
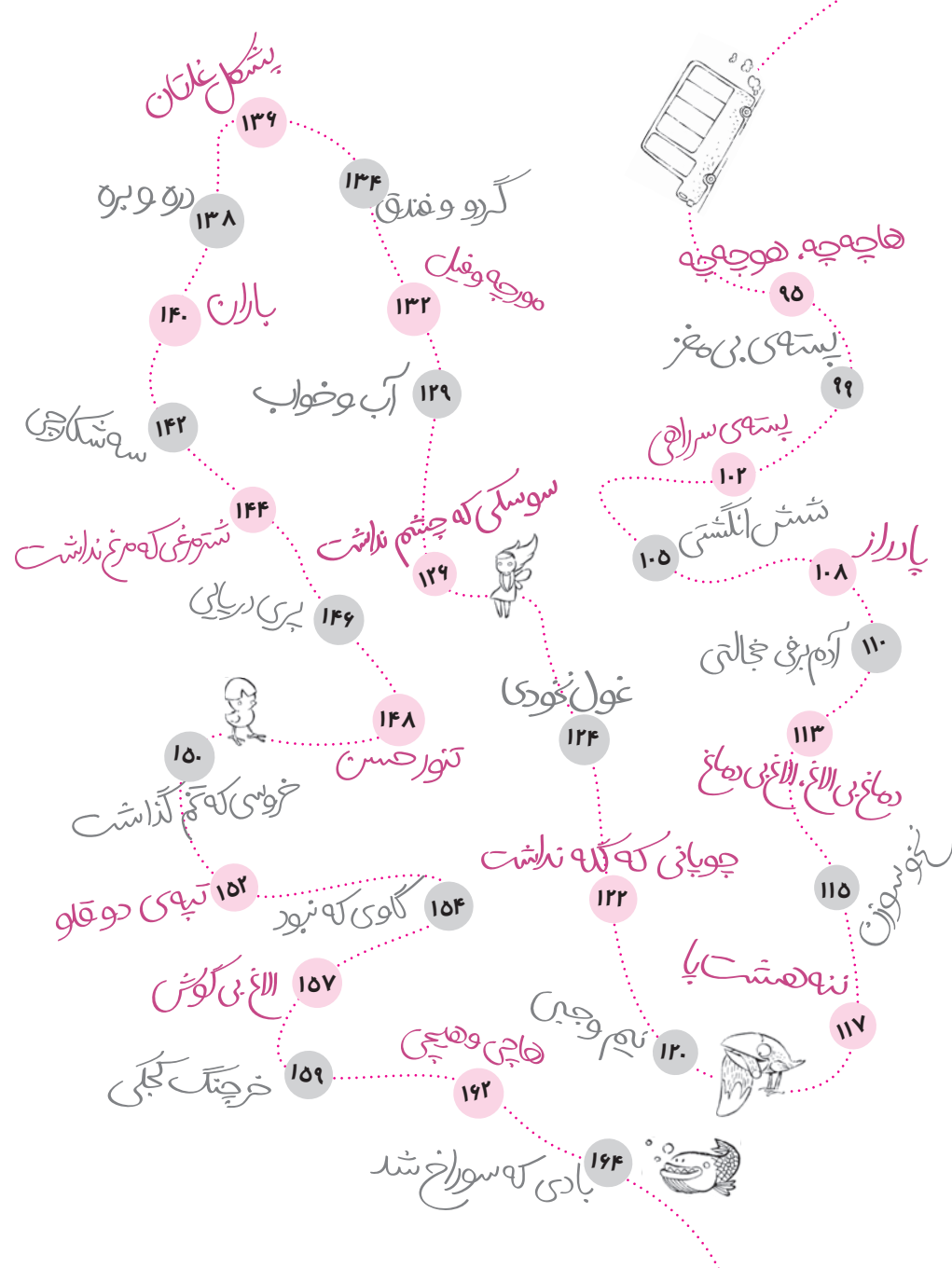
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر
هوپا محفوظ است.

استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای
نقد و معرفی آن مجاز است.

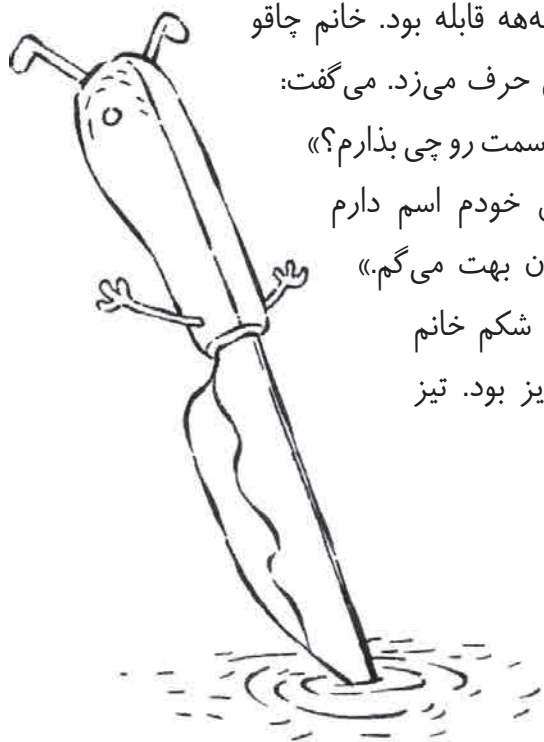
www.hoopa.ir
info@hoopa.ir

اسکلت بخشنده

نویسنده: محمدرضا شمس
تصویرگر: سلمان طاهری
ویراستار: هدا توکلی
مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: الهه جوانمرد
چاپ اول: ۱۳۹۵
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۱۲-۲



کامبیز



خانم چاقو حامله بود، قابلمه‌هه قابله بود. خانم چاقو

با نی‌نی چاقوی توی شکمش حرف می‌زد. می‌گفت:

«چاقوی تیزم، چاقوی ریزم، اسمت رو چی بذارم؟»

نی‌نی چاقوهه می‌گفت: «من خودم اسم دارم

مامانی. حالا بذار بیام بیرون بهت می‌گم.»

قابلمه‌هه نی‌نی چاقوهه را از شکم خانم

چاقوهه درآورد. چاقوهه ریز بود. تیز

بود.

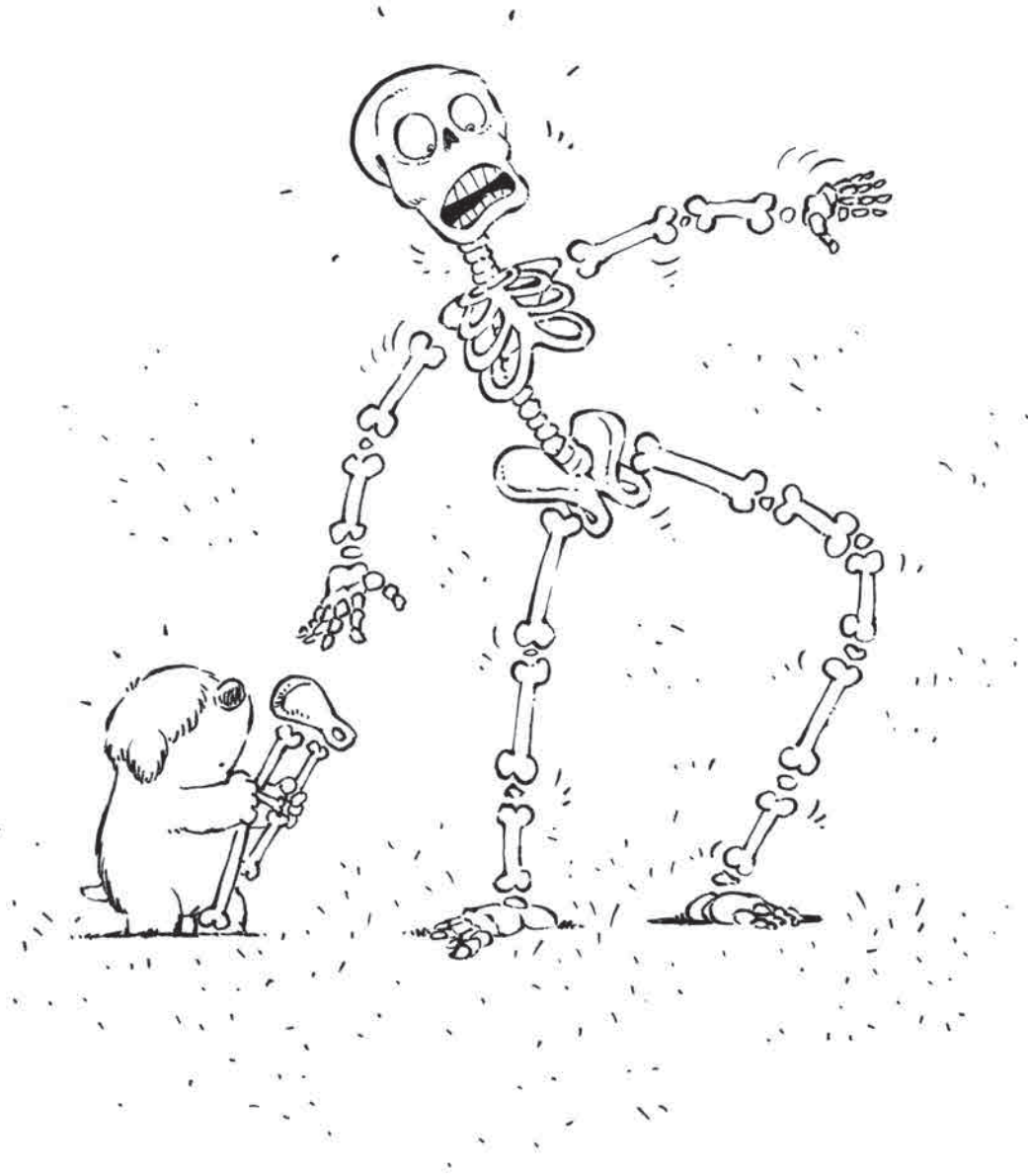
اسمش کامبیز بود.

گرسنه‌شان بود. اسکلت هرچی استخوان داشت داد به آن‌ها.
سگ‌ها خیلی خوشحال شدند. حالا سگ‌هایی بودند که
یک‌عالمه استخوان داشتند و اسکلتی بود که هیچی استخوان
نداشت.

اسکلت بخشنده

یک اسکلت بود، یک‌عالمه استخوان
داشت. نمی‌دانست با استخوان‌هایش
چه کار کند.
یک روز سگ کوچولویی را دید که خیلی
گرسنه‌اش بود. دلش سوخت.
چندتا از استخوان‌هایش را به
سگ داد. سگ خوشحال
شد. رفت دوست‌هایش
را آورد. آن‌ها هم خیلی





اسکلت پاکوتاه

یک اسکلت بود. یک پا، دو پا! یک پایش بلند، یک پایش کوتاه. راه که می‌رفت لنگ می‌زد. اسکلتی چندتا از استخوان‌هایش را گم کرده بود. خیلی دنبالشان گشته بود، اما پیدایشان نکرده بود. یک روز که داشت لنگ‌لنگان می‌رفت. یک گله سگ دنبالش کردند. اسکلتی فرار کرد. سگ‌ها بدو، اسکلتی بدو، سگ‌ها بدو، اسکلتی بدو. سگ‌ها به اسکلتی رسیدند. اسکلتی داشت از ترس زهره‌ترک می‌شد. سگ‌ها به‌اش نزدیک شدند. اسکلتی تیریک‌تیریک می‌لرزید و استخوان‌هایش چرق‌چرق به هم می‌خوردند. سگ‌ها دور لب‌هایشان را



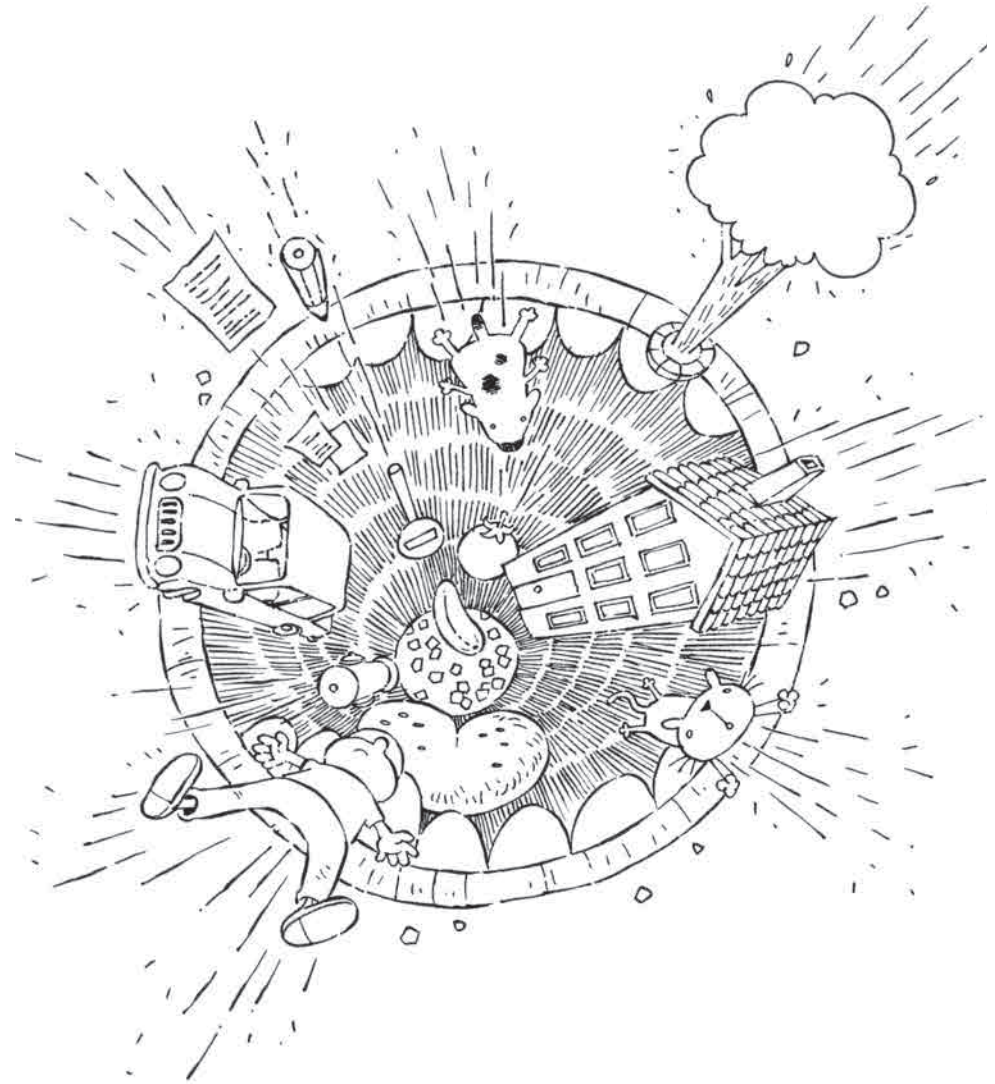
یک نمکدان بود، شکمو. هرچی می‌دید نمک می‌زد، می‌خورد. یک خیار دید، نمک زد و خورد. یک گوجه‌فرنگی دید، نمک زد و خورد. بعد سالاد را خورد. آشپزخانه را خورد. خانه را نمک پاشید و خورد. خیابان را خورد. آسمان را خورد. آدم‌ها را خورد. ماشین‌ها را خورد. دنیا را خورد. همه‌جا هیچی شد. هیچی را هم نمک زد و خورد. یک دانه نمک افتاده بود روی دستش. دستش را لیس زد. خیلی خوشمزه بود. دستش را خورد. پایش را خورد. شکمش را خورد. خودش را خورد. بعد فکر کرد ته قصه‌اش را بخورد تا هیچ‌کس نفهمد ته آن

لیس زدند. اسکلته چشم‌هایش را بست. سگ‌ها چندتا استخوان انداختند جلوی پایش و واق و واق از آنجا دور شدند. اسکلته یواشکی چشم‌هایش را باز کرد. استخوان‌ها را دید. خیلی خوشحال شد. استخوان‌ها را برداشت، چسباند به آن پایش که کوتاه بود. پای کوتاهش بلندتر شد. بلندتر از پای بلندش...

یک اسکلته بود، یک پا، دو پا! یک پایش بلند، یک پایش کوتاه!



چه می‌شود. بعد فکر کرد اصلاً تمام قصه‌اش را بخورد تا هیچ‌کس نتواند آن را بخواند. بعد فکر کرد اصلاً نویسنده‌ی قصه‌اش را بخورد تا دنده‌اش نرم دیگر از این قصه‌ها ننویسد. و این جوری بود که نمکدان شکمو نویسنده‌ی قصه‌اش را خورد و دیگر هیچ‌کس نتوانست او را ببیند و قصه‌هایش را بخواند!



درخت کانگورو

یک درخت بود، موهایش خیلی بلند شده بود. رفت پیش شانه‌به‌سر. شانه‌به‌سر چشم‌هایش چپ بود. قرچ، این‌ور موهایش را کوتاه کرد. کلاغ و سیزده‌تا تخمش افتادند پایین. قرچ، اون‌ور را کوتاه کرد. کرم سبز که داشت یک برگ بزرگ را می‌جوید افتاد پایین. قرچ، وسط موهایش را کوتاه کرد، سنجاب و خانواده‌اش افتادند پایین. بعد یک قرچ بزرگ این‌ور، یک قرچ بزرگ اون‌ور. یک قرچ کوچک بالا، یک قرچ کوچک پایین. درخت شد چی؟ شد یک کانگورو.

کلاغ و کرم و سنجاب اول هرهر و کر کر خندیدند و گفتند:



از همین نویسنده منتشر شده است:





نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که:
نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود.
سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب راحت‌تر می‌شود.
و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درختی قطع نمی‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر